آرامگاه

تو کجایی ابراهیم؟

برای تو هر روز شلوغش می‌کنیم؛ بزرگراه همت را می‌گوییم



سیدکریم محمدی
فعال فرهنگی

محمدابراهیم جان یك بار آمدم بشمارم تا حالا چند بار از اتوبانی که به نام توست گذشته‌ام؛ یك حساب سرانگشتی می‌گفت بیشتر از ۴۰۰۰ بار. برای منی که هر روز از سر تا ته بزرگراهت را طی می‌کنم تا بروم سرکار و برگردم خانه، ۴۰۰۰ عدد بزرگی نیست در این چند سال. بعد به این فکر کردم که تو کجایی و چرا تا حالا به این فکر نکرده‌ام بیایم خودت را



سنگ مزار همت در شهرضا

پیدا کنم؟ شرمنده‌ام اما تا وقتی این فکر به سرم زد فکر می‌کردم تو در همین پایتختی؛ فکر می‌کردم همین اتوبانت را می‌روم تا غرب، می‌رسم سرآزادگان و به سمت جنوب می‌روم و می‌رسم به بهشت زهرا و بالای مزارت می‌ایستم و خیره می‌شوم به سنگت که حالا احتمالا باید رنگ و رو رفته شده باشد. البته این اشتباهی است که ظاهرا فقط من مرتکبش نشده‌ام، خیلی‌های دیگر هم فکر می‌کنند تو در بهشت زهرایی. فکر می‌کنند آن‌که ۳۵ سال است پایین پای چمران در قطعه۲۴ آرمیده تویی، در حالی که تو نیستی!



سنگ یادبود همت در کنار احمد متوسلیان؛ بهشت زهرا

سنگ مزاری که در قطعه ۲۴ به نام شهید همت نصب شده، در حقیقت یادبودی است که در کنار مزار دو فرمانده شهید دیگر لشکر۲۷ محمد رسول ا...(ص) نصب شده است (شهیدان رضا چراغی و عباس کریمی). تو اینجا نیستی؛ یعنی داخل این گور، شهیدی نیست. ابتدا قرار بر همین بود که شهید همت در همین مکان به خاك سپرده شود اما به اصرار والدینش، پیکر پاك ایشان به زادگاهش انتقال پیدا کرد.

تربت پاك شهید حاج محمدابراهیم همت در شهرضای استان اصفهان به خاك سپرده شده است؛ شهرضا در ۷۵ کیلومتری شمال غربی شهر اصفهان قرار دارد. شهدای این شهر تاریخی که بنا بر اقوال، زادگاه حضرت سلمان فارسی نیز است در جوار امامزاده شهرضا که گفته می‌شود برادر امام رضا(ع) است، دفن شده‌اند و مزار شهید همت نیز در میان آنان است. حالا آن مزار هر چند وقت یك بار با عکس‌هایی به میان اخبار می‌آید؛ زوج‌های جوان می‌روند بالای سر حاج ابراهیم و جشن عروسی‌شان را با او قسمت می‌کنند. حاج محمد ابراهیم ۱۲ فروردین ۱۳۳۴ در همین جا به دنیا آمده بود؛ در شهرضا. حالا هم آنجا یعنی در اصفهان، یکی از بزرگراه‌های جنوب شرقی را به نامش کرده‌اند. در تهران هم که هم یك بزرگراه داری و هم یك ایستگاه مترو، اما تو در بزرگ‌ترین بزرگراه‌های جهان هر روز در حال رفت و آمدی؛ در قلب دوستدارانت.



تو این جایی؛ رشید و رعنا به ارتفاع ۸ متر



اگر مثل ما حاشیه نشینید و از آن دسته محسوب می‌شوید که هرروز بزرگراه همت را از غرب به شرق می‌آیید حتما در حد فاصل رود دره کن تا خروجی المپیك، قامت رشیدش را دیده اید ؛ آن‌قدر رشید که مجسمه‌سازش برای نشان‌دادن تمام‌عیار این رعنایی، هشت متر ارتفاع به آن داده است.

این تندیس تمام‌قد حالا هفت سال است آنجاست. طرح این تندیس در فراخوانی که سازمان زیباسازی سال ۱۳۸۹ برای ساخت مجسمه‌ای از رشادت‌های شهید همت داده بود، برگزیده شد و در مدت ده ماه توسط هنرمند مجسمه‌ساز، نادر قشقایی ساخته شد.

تندیس شهید همت، این سردار شهید را در حالت رزمندگی نشان می‌دهد که در سایه پرچم ایران قرار گرفته است. ارتفاع خود فیگور از پایه‌ای که شهید بر آن قرار گرفته چهار متر و کل تندیس هشت متر است. این اثر از جنس فایبرگلاس است که روی پایه‌ای سنگی قرار گرفته است.

فردا دقیقا می‌شود ۳۵ سال که م

بزرگ





محمدصادق علیزاده
فرهنگ و هنر

به عبارت دقیق‌تر می‌شود ۴۰ سال و شش ماه و شش روز قبل که همکاران ما در گروه اجتماعی روزنامه اطلاعات در دفتر ساختمان معروف و با اصالت‌شان در خیابان خیام تهران نشسته و مشغول تنظیم خبری درباره ساخت یکی از بزرگراه‌های تهران بودند که قرار بود کلنگش به زمین بخورد. مرور آن خبر که در همان زمان در روزنامه اطلاعات منتشر شده جالب است: «طرح احداث بزرگراه عباس آباد به زودی به مرحله عمل درمی‌آید. خبرنگار ما امروز همچنین کسب اطلاع کرد، در جلسه‌ای لزوم ایجاد بزرگراه‌ها برای بهبود وضع ترافیك مورد توجه قرار گرفت.» عمر این طرح آنقدری نبود که روی اجرایی شدن را به خود ببیند. سال بعد هم انقلاب شد و دو سال بعدش هم جنگ. بعد از جنگ هم مهندسان وطنی آستین «همت» بالا زدند و افتادند پی راه‌اندازی یکی از بزرگ‌ترین بزرگراه‌های پایتخت. اسمش را هم گذاشتند «بزرگراه همت». نه! اشتباه نکنید! این اسم به خاطر آن نبود که «همت» مهندسان داخلی آن را به مرحله اجرا رساند (البته این هم بود). مسؤولان شهری پایتخت نام این بزرگراه را به نام کسی زدند که یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان جنگ است. محمدابراهیم همت هیچ وقت نمی‌دانست روزی نامش به عنوان یکی از مهم‌ترین شاهراه‌های تهران سند می‌خورد. محض اطلاع عرض کنیم زمانی که روزنامه اطلاعات خبر بالا را منتشر کرد، محمدابراهیم جوانی ۲۲ ساله بود. اینجا می‌خواهیم چند روایت جذاب از همت بگوییم. البته نه از آن بزرگراه ۳۰ کیلومتری که شرق و غرب پایتخت را به هم وصل می‌کند. از شخصی که قدم در مسیری گذاشت که در نهایت در ۱۸ اسفند ۶۲ به جزیره مجنون ختم شد.

۱ جلوی این کار را بگیرید!

همت فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول ا...(ص) بود؛ به عبارت بهترش لشکر تهرانی‌ها! روی این حساب از بعضی از رفتارهای نیروهایش به شدت شاکی شده بود. یکی از این رفتارها، آنتن دادن نیروهای جبهه به رفقای تهران‌نشین در زمان نزدیك شدن به عملیات‌ها و ناهماهنگی‌های پیش آمده بعدی بود. همت جوری از این رفتارهای خلاف قاعده شاکی شده بود که در یکی از جلسات به فرماندهان گردان‌های لشکرش این شکلی می‌توپد: «از توی همین دو کوهه بچه‌هایی هستند که عین برق، خبر قریب‌الوقوع بودن عملیات را به رفقایشان در تهران خبر می‌دهند. طرف هم سر از پانشناخته، یکی دو شب مانده به عملیات، ساکش را می‌بندد و خود را به گردان می‌رساند. بعد هم شب حمله بدون هیچ هماهنگی با هیچ رده‌ای، عقب یك گردان رفته‌اند خط و صبح روز بعد هم شهید شده‌اند. از بچه‌های گردان که می‌پرسی اینها که بودند، هیچ‌کس نمی‌شناسدشان!... جدا از شما برادران انتظار داریم برای جلوگیری از چنین مساله‌ای، در کنترل سازمان رزم گردانتان خیلی دقیق باشید! خیلی دقیق!»

۴ یک همت و یک لشگر منهدم شده

همت از همان چند روز بعد از عملیات و مشاهده وضعیت میدان نبرد به این پی برد که در محور طلائیه راه به جایی نخواهند برد. بحث‌های زیادی هم با مقامات بالاتر کرده بود که ادامه عملیات در محوری که به او سپرده‌اند راه به جایی نخواهد برد، اما دستور چیز دیگری بود.

از مقامات سیاسی و نظامی بالاتر، دستور ادامه عملیات داده شده بود. همت بعد از یك هفته جنگیدن مدام و به در بسته خوردن، لشکر را از طلائیه به دوکوهه باز می‌گرداند. حرف‌هایی که در آن سخنرانی به زبان آورده هرچند بی‌ریا و مخلصانه، اما تلخ است و نشان می‌دهد واقعیت جنگ در طلائیه چقدر سهمگین بوده: «عزیزان! از روز سوم اسفند تا الان پنج یا شش بار عملیات خیبر شکست خورد! اما با کسی رودربایستی نداریم. در جنگ‌های صدر اسلام هم سپاه حق شکست می‌خورد!» تصدیق می‌کنید که به زبان راندن چنین سخنانی برای یك فرمانده لشکر، آن هم در جمع نیروهایی که خسته و متلاشی از میدان نبرد بازگشته‌اند کار راحتی نبوده. همت اما با نیروهایش حرف پنهانی نداشت و همین هم باعث شده بود او محبوب بسیجی‌ها باشد.

۵ باز هم حاج قاسم

احتمالا برایتان جالب باشد بگوییم همین قاسم سلیمانی خودمان که الان یك تنه ورق خیلی از مسائل را در سوریه و عراق برگردانده، آخرین کسی بوده که همت را احتمالا نیم ساعت، سه ربع قبل از شهادت ملاقات کرده. جزیره مجنون تحویل لشکر ۲۷ محمد رسول ا...(ص) بوده و حالا بعد از دو هفته هر چه زده بود به در بسته خورده و چند گردانش هم منهدم شده بودند.

قرار بود محورها را تحویل لشکر ۱۴ امام حسین(ع) بدهد. عراق پاتك کرده بود و نیروهای همت کافی نبود. همین هم باعث شد بنشینند پشت موتور و برود مقر لشکر ۴۱ ثارا...(ع) و صحبت با فرمانده‌شان قاسم سلیمانی. روایت حاج قاسم از این جلسه جالب است: «بعدازظهر ۱۷ اسفند بود که دیدم حاج همت با سر و وضعی کاملا خاك‌آلود و ژولیده به سنگر آمد. از من درخواست تعدادی نیرو کرد تا بتواند خط خودش را نگه دارد! گویا بیشتر نیروهایش شهید و مجروح شده بودند. یك گردان در انتهای جنوبی جزیره مجنون داشتیم. به مسؤول اطلاعات عملیات لشکر گفتم با همت برود و یك گروهان را در اختیار همت قرار دهد.» و این آخرین دیدار همت بوده.